

فصلنامه علمی - پژوهشی زبان پژوهی دانشگاه الزهراء (س)

سال هفتم، شماره ۱۶، پاییز ۱۳۹۴

«حذف فعل» از منظر معنی‌شناسی شناختی

سارا مادرشاهیان^۱

تاریخ دریافت: ۹۰/۱۲/۷

تاریخ تصویب: ۹۴/۱/۱۷

چکیده

مقاله حاضر بر آن است تا فرایند «حذف فعل» را در چارچوب زبان‌شناسی شناختی مورد بحث و بررسی قرار دهد و نیز از طریق مقایسه این فرایند با تحلیل‌های دستور سنتی به‌ویژه دستور زبان فارسی به تبیین دقیق‌تر آن بپردازد، آن هم به گونه‌ای که برحسب نوعی رهیافت بازنمودی-ارجاعی و از منظر درک «معنی» امکان مقبولیت بیابد. داده‌های مورد بررسی در مقاله حاضر، پیکره‌ای جمله‌بنیاد از زبان نوشتاری و گفتاری فارسی معیار است که در چارچوب نظری رویکرد شناختی و با استناد به نظریه معنی‌شناسی قالبی و مفهوم «قالب معنایی» بررسی شده‌اند. در این راستا حذف واحد واژگانی «فعل» در جملات همپایه و نیز حذف این واحد زبانی در یک جمله مورد بررسی قرار گرفته است. از دید نگارنده، در چارچوب نظری مقاله حاضر، حذف فعل در جملات همپایه به دلیل فعال شدن قالب‌های مشابه و حضور عناصر قالبی مشابه قابل توجیه است.

^۱ دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه علامه طباطبایی؛ smadarshahian@yahoo.com

نگارنده ادعای خود را با معرفی دو اصل «اعطای نقش» و اصل «نزدیکی
 و ساختی» توضیح می‌دهد. در ارتباط با حذف فعل در جملات همپایه نیز
 به حذف عناصر غیرفعلی محمول‌های مرکب پرداخته می‌شود که حذف
 این عناصر نیز به سبب وجود عنصر قالبی دیگر با همین نقش غیرضروری
 می‌نماید. هم‌چنین نگارنده حذف فعل در جمله‌ای واحد همانند
 ضرب‌المثل‌ها و عبارات کلیشه‌ای را با استناد به دانش پیش‌زمینه‌ای
 فعال شده از سوی قالب معنایی مرتبط، قابل درک می‌داند.

واژه‌های کلیدی: معنی‌شناسی قالبی، قالب معنایی، واحد واژگانی،

نمابرداری، پیش‌زمینه

۱. مقدمه

نخستین مسئله نگارنده در پژوهش حاضر این است که به نظر می‌رسد تاکنون، چه در میان
 ایرانیان و چه در میان غیرایرانیان، در تحقیقات انجام‌شده پیرامون حذف^۱ صرفاً بررسی
 انواع واحدهای محذوف و طبقه‌بندی انواع رخداد این فرایند مدنظر بوده است. در ارتباط
 با زبان فارسی باید به این نکته اشاره کرد که بیشتر بررسی‌های موجود درباره فرایند مورد
 نظر را می‌توان در حوزه مطالعات دستورنویسی سنتی مشاهده کرد و پژوهش‌های اندکی
 پیرامون حذف در حوزه معنی‌شناسی و در چارچوب ساختگرایی صورت گرفته که از این
 میان صرفاً می‌توان به صفوی (۱۳۸۲: ۲۵۳-۲۵۰) اشاره کرد که دو نوع حذف را معرفی
 می‌کند: حذف برحسب «بافت درون‌زبانی»^۲ و حذف برحسب «بافت برون‌زبانی»^۳. وی
 هم‌چنین در جایی دیگر (صفوی، ۱۳۹۰: ۱۷۴-۱۵۷) میان فرایند «حذف» و فرایند «کاهش»
 تمایز قائل می‌شود.

اهمیت پژوهش حاضر در این است که تا به حال به بررسی این فرایند از منظر
 معنی‌شناسی شناختی^۴ پرداخته نشده و همواره ملاحظات نحوی و دستوری پیرامون این

¹ ellipsis/deletion

² co-text

³ context

⁴ cognitive semantics

فرایند مدنظر محققان پیشین بوده است. به بیان دیگر، همواره به حذف به‌عنوان نوعی فرایند نحوی نگریسته شده است. نگارنده با بررسی آثار بسیاری در حوزه معنی‌شناسی شناختی بیان می‌دارد که در هیچ‌یک از این آثار نمی‌توان بررسی و پژوهشی را پیرامون فرایند حذف مشاهده کرد. به عبارت دیگر، پژوهش حاضر را می‌توان نخستین بررسی و تحلیل این فرایند در حوزه معنی‌شناسی شناختی دانست. لذا سعی بر این است تا بتوان در چارچوب شناختی و با استناد به مفاهیم و اصول مطرح در معنی‌شناسی قالبی^۱ به تبیین‌هایی پیرامون این فرایند در زبان فارسی دست یافت.

نگارنده این سطور با توجه به پژوهش‌های انجام‌شده پیرامون فرایند حذف در جستجوی چارچوبی مناسب برای بررسی این فرایند بوده که بتواند هم عوامل نحوی و هم عوامل معنایی را به‌طور کامل پوشش دهد زیرا به اعتقاد نگارنده، بررسی فرایند حذف شامل ترکیبی از عوامل نحوی، معنایی و کاربردشناختی است و بررسی آن صرفاً در یکی از جنبه‌ها ناکافی به نظر می‌رسد. هم‌چنین با توجه به عملکرد حذف در ارتباط با واحدهای زبانی مختلف اعم از دستوری و محتوایی، می‌بایست در پی نظریه‌ای بود که بتواند توجه‌گر تمامی واحدهای زبانی باشد. بدین منظور رویکرد معنی‌شناسی قالبی ابزاری مناسب برای تحلیل داده‌های مرتبط با فرایند حذف است. علت دیگر انتخاب رویکرد قالبی برای تحلیل فرایند مورد نظر آن است که «قالب معنایی»^۲ یک ساختار حسی بوده و ما را قادر به ترسیم روابطی میان «نحو» و «معنی‌شناسی» می‌کند. افزون بر این، در معنی‌شناسی قالبی می‌توان توجه به واحدهای زبانی بزرگ‌تر از کلمه همانند «گروه» را نیز مشاهده کرد و مفهوم قالب معنایی شامل تناظری می‌شود که میان واحدهای دستوری و محتوایی موجود در یک پاره‌گفتار زبانی و عناصر قالبی مرتبط با آن جمله برقرار است.

در این راستا، ابتدا مروری خواهیم داشت بر آثار دستورنویسان سنتی و سپس به معرفی آثار زبان‌شناختی در حوزه نحو می‌پردازیم و در انتها اشاره‌ای خواهیم داشت به بررسی این فرایند در رویکرد ساختگرایانی که از سوی صفوی (۱۳۸۲) انجام شده است.

^۱ frame semantics

^۲ semantic frame

۲. پیشینه مطالعات

با بررسی مطالعات انجام شده از سوی دستورنویسان سنتی می‌توان گفت که آنان به وجود انواعی برای حذف قائلند که «حذف به قرینه لفظی» و «حذف به قرینه معنوی» مواردی از آن انواع است. هم‌چنین دلایلی برای رخداد فرایند حذف برمی‌شمارند که جلوگیری از تکرار، زیبایی سخن، صرفه‌جویی و اقتصاد و نیز بی‌اهمیت‌بودن جزئی از کلام را شامل می‌شود. دستورنویسان حذف را از منظر «نقش دستوری» و «مقوله دستوری» واژه محذوف مورد بررسی قرار داده و برای نمونه به حذف اسم، فعل، حرف ربط، فاعل، مفعول و متمم اشاره می‌کنند. در خصوص مطالعات انجام شده در این زمینه می‌توان به آثار خیامپور (۱۳۴۷)، وزین‌پور (۱۳۵۶)، قریب و همکاران (۱۳۶۳)، انزلی (۱۳۷۰)، ناتل خانلری (۱۳۷۷)، انوری و احمدی گیوی (۱۳۸۲)، احمدی گیوی (۱۳۸۴)، وحیدیان کامیار و عمرانی (۱۳۸۶) و فرشیدورد (۱۳۸۸) اشاره کرد. از این میان، خیامپور (۱۳۴۷: ۲۶) بدون هرگونه توضیحی صرفاً به حذف برخی از اجزای جمله اشاره می‌کند. قریب و همکاران (۱۳۶۳: ۲۳۳-۲۳۱) حذف را فرایندی می‌دانند که کلمه یا جمله‌ای را به قرینه بپردازد و قرینه را چیزی می‌دانند که دلالت و نشان بر محذوف دارد. انوری و احمدی گیوی (۱۳۸۲: ۳۱۶-۳۲۴) حذف کلمه در جمله را شامل عرف زبان، قرینه لفظی و قرینه معنوی دانسته و در تعریف عرف زبان بیان می‌دارند که اهل زبان می‌توانند جمله را با حذف جزء یا اجزایی بیاورند و در حذف به قرینه لفظی، لفظی در خود جمله یا جمله پیشین یا پسین وجود دارد که گوینده یا نویسنده به سبب آمدن آن لفظ، از ذکر آن خودداری کرده و آن را حذف می‌کند. در باور آنان حذف به قرینه معنوی حذفی است که سیاق کلام و مفهوم کلی جمله‌ها و عبارت‌ها باعث حذف کلمه یا کلماتی در جمله می‌شود و نه آمدن لفظ در جمله و عبارت، و خواننده از روی سیاق کلام و مفهوم کلی جمله‌ها واحد محذوف را درمی‌یابد. مطالعات انجام شده پیرامون حذف در حوزه نحو در میان غیرایرانیان را می‌توان شامل دو گروه کلی دانست. گروه نخست، دیدگاهی کلی را راجع به این فرایند اتخاذ کرده که فرهنگ‌ها و دایره‌المعارف‌های عمومی زبان‌شناختی از آن جمله‌اند. گروه دوم به بررسی موردی حذف پرداخته و آن را از منظرهای مختلف مورد بررسی قرار می‌دهند. برای نمونه،

بررسی شرایط حاکم بر رخداد حذف و معرفی انواع حذف مواردی از این قبیل است. در ارتباط با گروه نخست مطالعات می‌توان به توماس^۱ (۱۹۸۷)، کریستال^۲ (۱۹۹۲، ۲۰۰۳)، تراسک^۳ (۱۹۹۳)، و متیوس^۴ (۲۰۰۷) اشاره کرد. کریستال (۱۹۹۲: ۹۷-۹۶) حذف را فرایندی می‌داند که طی آن سازه‌ای از یک ساخت حذف شده و عنصر محذوف از مابقی متن قابل‌بازیافت^۵ است. وی دلایل حذف را صرفه‌جویی، تأکید و ملاحظات سبکی می‌داند و به این فرایند عناوین «کاهش»^۶، «ادغام»^۷ یا «اختصارسازی»^۸ می‌دهد. تراسک (۱۹۹۳: ۷۶) حذف را هر فرایند پذیرفتنی در نظریه اشتقاق دستور دانسته که بخشی از عناصر آشکار جمله را حذف می‌کند. وی حذف را برچسبی برای هرگونه ساختی می‌داند که در آن برخی عناصر مورد نیاز جهت خوانش معنایی^۹ وجود نداشته و قابل‌بازیافت از بافت زبانی نیست. متیوس (۲۰۰۷: ۹۶) نیز فرایند حذف را از قلم‌افتادن یک یا چند عنصر قابل‌بازیافت از یک ساخت می‌داند.

گروه دوم مطالعات، پژوهش‌های موردی انواع واحدهای محذوف همانند حذف فعل، گروه فعلی، اسم، گروه اسمی و متمم را شامل می‌شود. هم‌چنین می‌توان آثاری مرتبط با شرایط رخداد حذف و رویکردهای مختلف پیرامون این فرایند را مشاهده کرد. افرادی مانند تامسون^{۱۰} (۲۰۰۴) و اسپنادر^{۱۱} و هندریکس^{۱۲} (۲۰۰۶) از جمله کسانی هستند که از رویکردهای موجود درباره حذف سخن گفته‌اند. آنان به دو رویکرد «نحوی» و «معنایی» پیرامون این فرایند قائلند. در نظر آنان، رویکرد نحوی به وجود ساختی برای حذف قائل است، در حالی که رویکرد معنایی، حذف را پدیده‌ای معنایی در نظر می‌گیرد. لازنیگ^{۱۳}

¹ Thomas

² Crystal

³ Trask

⁴ Mattheus

⁵ recoverable

⁶ reduction

⁷ contraction

⁸ abbreviation

⁹ semantic reading

¹⁰ Thompson

¹¹ Spender

¹² Hendriks

¹³ Lasnik

(۲۰۰۷) نیز به دو رویکرد مختلف درباره فرایند مورد نظر اشاره می‌کند؛ رویکردی که جایگاه حذف را فاقد ساخت درونی و یک مقوله تهی^۱ دانسته و رویکردی که جایگاه حذف را دارای ساخت درونی کاملی می‌داند.

در ارتباط با شرایط لازم برای رخداد حذف می‌توان به دستاوردهای هارت^۲ و رومرو^۳ (۲۰۰۴) و مرچنت^۴ (۲۰۰۵) اشاره کرد. هارت و رومرو نیاز «متوازن»^۵ را شرطی ضروری برای رخداد حذف دانسته که به‌موجب آن، بند مرجع باید بر بندی که در آن فرایند حذف روی می‌دهد، تسلط سازه‌ای^۶ داشته باشد. مرچنت نیز شرایط «یکسانی»^۷ در حذف را در مورد بازنمودهای زبانی نحوی، معنایی و نحوی-معنایی صادق می‌داند. وی در ارتباط با یکسانی نحوی بیان می‌دارد که عنصر نحوی باید بتواند به‌لحاظ نحوی بازساخت شود.

هم‌چنین در میان مطالعات انجام‌شده پیرامون فرایند حذف می‌توان به آثاری اشاره کرد که طبقه‌بندی و انواعی برای این فرایند قائل هستند. برای نمونه، رایش^۸ (۲۰۰۹) حذف را شامل دو نوع حذف «همپایگی» و حذف «سازه‌ای» می‌داند. وی حذف «همپایگی» را شامل حذف گروه فعلی و حذف به قرینه لفظی دانسته و حذف متمم، حذف گروه فعلی و گروه اسمی را نمونه‌هایی از حذف «سازه‌ای» می‌داند.

همان‌طور که پیش‌تر نیز بدان اشاره شد، در حوزه معنی‌شناسی صرفاً می‌توان به پژوهش‌های صفوی (۱۳۸۲: -۲۵۰ ۲۵۳) اشاره کرد که از منظر ساختگرایی فرایند حذف را بررسی می‌کند. به بیان وی، حذف زمانی تحقق می‌یابد که گوینده احساس کند کاربرد واحد یا واحدهایی روی محور همنشینی «حشو»^۹ و از طریق دانش زبانی مخاطب قابل درک است. بر این اساس، وی به دو نوع حذف برحسب بافت «درون‌زبانی» و «برون‌زبانی» اشاره کرده و یکی از دلایل حذف در محدوده بافت برون‌زبانی را کاهش معنایی مطلق و یا

¹ empty category

² Hardt

³ Romero

⁴ Merchant

⁵ parallelism

⁶ c-command

⁷ identity

⁸ Reich

⁹ redundant

وجود واژه محذوف به صورت «مؤلفه معنایی»^۱ می‌داند. به اعتقاد وی، در نتیجه انتقال معنی واژه همنشین به واژه دیگر روی محور همنشینی، واژه‌ای که کاهش معنایی مطلق می‌یابد، حذف شده و واژه مجاور از «چندمعنایی»^۲ برخوردار می‌شود. هم‌چنین وی (همان: ۱۷۴-۱۵۷) به تمایز دو فرایند «حذف» و «کاهش» اشاره می‌کند. به زعم وی، حذف فرایندی است که اطلاعات معتبر درون جمله را مخدوش می‌سازد و کاهش، فرایندی است که به درک اطلاعات معتبر درون جمله خدشه‌ای وارد نمی‌کند.

با توجه به مطالب پیش‌گفته می‌توان گفت که در مطالعات انجام‌شده از سوی دستورنویسان سنتی پیرامون فرایند حذف، «بافت» جمله حائز اهمیت است. البته هیچ مطالعه و پژوهشی از سوی آنان به‌طور مستقیم به این مطلب اشاره ندارد اما زمانی که از حذف به قرینه یک کلمه در «جمله قبل» یا حذف به قرینه «مفهوم جمله قبل» صحبت می‌شود، می‌توان دریافت که آنان حذف را با در نظر گرفتن بافت پاره‌گفتار بررسی کرده‌اند که از این لحاظ با مطالعات زبانی موجود در رویکرد شناختی هم‌سوایی دارند زیرا در معنی‌شناسی شناختی واحد اصلی معنی، «متن» بوده و نه «جمله» و هیچ پاره‌گفتاری را خارج از بافت آن مورد بررسی قرار نمی‌دهند. علت این امر آن است که در رویکرد شناختی، زبان، ساخت مفهومی را مستقیماً در بافت هدایت کرده و جمله‌ها نمی‌توانند خارج از بافت گفتمانی آنها تحلیل و بررسی شوند.

هم‌چنین در مطالعات انجام‌شده پیرامون فرایند مورد نظر در حوزه نحوی، بیشتر سخن از انواع واحدهای محذوف، رویکردهای مطرح پیرامون این فرایند و نیز شرایط مورد نیاز رخداد آن است. از این رو می‌توان گفت که این حوزه نگاهی کاملاً نحوی در بررسی فرایند حذف داشته و سایر ملاحظات معنایی و کاربردشناختی را نادیده می‌گیرد.

در پژوهش‌های انجام‌شده در حوزه معنی‌شناسی که از سوی صفوی (۱۳۸۲، ۱۳۹۰) مطرح شد نیز می‌توان اهمیت بافت را به‌وضوح مشاهده کرد که «بافت» می‌تواند واحدهای زبانی یا عوامل برون‌زبانی باشد. گفتنی است در پژوهش‌های مذکور صرفاً عوامل معنایی مدنظر بوده و عوامل نحوی نادیده گرفته شده‌اند.

¹ semantic component

² polysemy

۳. چارچوب نظری

۳.۱. قالب معنایی

همان‌طور که بدان اشاره شد، نگارنده بررسی فرایند حذف را در چارچوب معنی‌شناسی قالبی مناسب می‌بیند. علت انتخاب این رویکرد آن است که مفهوم قالب معنایی^۱ عناصر محتوایی و دستوری را به‌خوبی پوشش می‌دهد زیرا قالب، نظامی از انتخاب‌های زبانی بوده که هم‌چنین شامل انتخاب‌های قواعد دستوری یا مقولات دستوری نیز می‌شود و با نمونه‌های پیش‌نمونه‌ای صحنه‌ها^۲ مرتبط است (فیلمور^۳، ۱۹۷۵: ۱۲۴). فیلمور قالب را به‌عنوان ساخت‌های شناختی دانش معرفی کرده که برای مفاهیم رمزگذاری شده از سوی کلمات پیش‌انگاشت^۴ می‌شوند (فیلمور و آتکینز^۵، ۱۹۹۲: ۷۵). در ارتباط با مفهوم «پیش‌انگاری» باید به این نکته اشاره کرد که پیش‌انگاری به‌عنوان یکی از روش‌های درک و استخراج حقایق ناگفته بوده که در اختیار مخاطب است؛ بدین صورت که برحسب اطلاعات موجود در یک جمله می‌توان به اطلاعات دیگری دست یافت. به عبارت دیگر، یکی از دو جمله می‌تواند پیش‌زمینه^۶ اطلاعاتی باشد که در جمله‌ای دیگر آمده است. در چارچوب معنی‌شناسی قالبی می‌توان گفت قالب معنایی یک واژه، آن چیزی است که واژه مورد نظر آن را برمی‌انگیزد و «قالب پیش‌زمینه‌ای»^۷ را شامل می‌شود. قالب پیش‌زمینه‌ای چیزی است که کلمه پیش‌انگاشت می‌کند. گفتنی است نگارنده پیش‌انگاری‌ها را معادل قالب‌های پیش‌زمینه‌ای در رویکرد قالبی می‌داند.

به‌طور کلی می‌توان گفت قالب معنایی به‌مثابه ساخت مفهومی یادآیندمانندی^۸ بوده که نوع خاصی از موقعیت، شیء یا رویداد و مشارکان موجود در آن را توصیف می‌کند. هم‌چنین قالب، تعابیر صحنه تجربه‌بنیاد واقعی بوده که تمام دانش زبانی و دایره‌المعارفی را می‌سازد (فیلمور، ۱۹۸۲).

¹ semantic frame

² scenes

³ Fillmore

⁴ presupposed

⁵ Atkins

⁶ background

⁷ background frame

⁸ script-like

۲.۳. عناصر قالبی

هر قالب معنایی شامل مجموعه‌ای از نقش‌ها و روابطی است که بخشی از معنی یک واحد واژگانی^۱ را شکل داده و با عنوان «عناصر قالبی»^۲ مطرح می‌شوند. این عناصر به‌مثابه بازنمودهایی از انواع اطلاعاتی هستند که می‌توانند در جملات و عباراتی که قالب مورد نظر در آنها «فعال» بوده حضور یابند. به‌لحاظ زبانی، قالب یک طبقه معنایی بوده که شامل مجموعه‌ای از واحدهای واژگانی است که می‌توانند شرایط توصیف‌شده را «انگیخته»^۳ کنند (پناچیوتی^۴ و ورث^۵، ۲۰۰۹: ۶۵۸). لازم به ذکر است که عناصر قالبی بر مبنای چگونگی مرکزی بودن آنها شامل عناصر قالبی «هسته‌ای»^۶، «حاشیه‌ای»^۷ و «فراموضوعی»^۸ می‌شوند. عناصر قالبی هسته‌ای به‌لحاظ مفهومی برای قالب ضروری‌اند و همانند یک عنصر به‌لحاظ نحوی اجباری^۹ عمل می‌کنند. هم‌چنین این عناصر قالب ویژه هستند و صرفاً قالب خاصی را تعریف می‌کنند. عناصر قالبی حاشیه‌ای ویژگی‌های موقعیت‌ها و رویدادها را تعیین کرده و شامل زمان، مکان و شیوه رویداد می‌شوند؛ به بیان دیگر، اطلاعات اضافی رویداد همانند زمان و مکان را نشان می‌دهند. عناصر قالبی فراموضوعی منحصر به قالب خاصی نبوده بلکه متعلق به قالب‌های انتزاعی‌تری می‌شوند که مبنای مفهومی مفهوم مورد نظر را شکل داده و روش درک عناصر قالب را تعیین می‌کنند (پالمر^{۱۰} و دیگران، ۲۰۱۰: ۲۰-۲۱). در ارتباط با انواع عناصر قالبی، به قالب «اجتناب» توجه کنید. رویکرد قالبی، «اجتناب» را به‌عنوان شرایطی در نظر می‌گیرد که در آن «عامل» از یک موقعیت ناخواسته تحت «شرایط» خاصی دوری می‌کند که آن «شرایط» می‌تواند رویداد یا وضعیتی باشد. در اینجا «عامل» و «موقعیت ناخواسته» عناصر قالبی هسته‌ای‌اند و «شرایط»، عنصر قالبی حاشیه‌ای است زیرا علاوه بر اجتناب، میزان وسیعی از رویدادها را تعیین می‌کند. در

¹ lexical unit (LU)

² element frames (EF_s)

³ activate/evoke

⁴ Pennachiotti

⁵ Wirth

⁶ core

⁷ peripheral

⁸ extra-thematic

⁹ obligatory

¹⁰ Palmer

ارتباط با عنصر فراموضوعی نیز می‌توان قالب «بریدن» را در نظر گرفت که از سوی مفاهیمی همانند «بریدن» و «تکه‌تکه کردن» انگيخته می‌شود. عنصر «نتیجه» تنها نقش فراموضوعی در میان عناصر قالبی این قالب است (اوسوالد^۱ و ون‌ولین^۲، ۲۰۱۰: ۱۲۷-۱۲۸).

۳.۳. مفاهیم نظری مطرح در رویکرد قالبی

علاوه بر قالب معنایی و عناصر قالبی، مفاهیم نظری مهم دیگری در رویکرد قالبی وجود دارد که مفهوم «پیش‌زمینه» و «دانش پیش‌زمینه‌ای»^۳ یکی از آن موارد است. در معنی‌شناسی قالبی، معانی کلمه با ارجاع به ساخت‌های مفهومی (قالب‌ها) که آنها را حمایت و انگيخته می‌کنند، درک می‌شود. بنابراین هر توصیفی از معانی کلمه باید با شناسایی و تعیین این ساخت‌های مفهومی آغاز شود. لازم به ذکر است که فیلمور قالب را نظامی از مفاهیم مرتبط با یکدیگر می‌داند، به گونه‌ای که درک یکی از آنها مستلزم درک تمام ساخت است. به‌عنوان مثال، «ازدواج» مفهوم پیش‌زمینه‌ای را برای عناصر واژگانی همانند «شوهر»، «همسر»، «حلقه ازدواج» و غیره فراهم می‌کند. ازدواج به‌عنوان مفهوم پیش‌زمینه‌ای یا قالب است، در حالی که عناصر واژگانی آن، کلمات مرتبط با ازدواج هستند. هم‌چنین نمی‌توان کلمه «خریدن» را بدون دانستن چیزی دربارهٔ موقعیت کلی معامله تجاری در ذهن درک کرد (قالب معامله تجاری^۴ شامل عناصر خریدار، فروشنده، کالا و پول است). بنابراین نمی‌توان معنی یک کلمه را بدون دسترسی به تمام دانش پیش‌زمینه‌ای ضروری مرتبط با آن درک کرد (کریستینا^۵ و دیگران، ۲۰۰۹: ۴۴-۴۳).

«نمابرداری»^۶ مفهوم مطرح دیگر معنی‌شناسی قالبی است. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، قالب‌ها به‌مثابه قالب‌های پیش‌زمینه‌ای هستند که توسط هر واحد زبانی موجود در پاره‌گفتارهای زبانی «فعال» یا «انگيخته» می‌شوند. این واحدهای مفهومی متشکل از عناصر قالبی‌اند که برخی یا تمامی آنها می‌توانند بازنمود زبانی یابند. به‌عبارت دقیق‌تر، با بیان شدن

^۱ Osswald

^۲ Van Valin

^۳ background knowledge

^۴ Commercial Transaction Frame

^۵ Khristina

^۶ profiling

یک واحد زبانی ممکن است برخی از عناصر قالبی قالب مورد نظر نمابرداری شده و مابقی تشکیل قالب پیش‌زمینه‌ای را دهند. به‌عنوان مثال، دو فعل «خریدن» و «فروختن» را در نظر بگیرید. این افعال قالب «معامله تجاری» را فعال می‌سازند که شامل عناصر خریدار، فروشنده، کالا و پول است. دو فعل مذکور «انتقال کالا» را نمابرداری می‌کنند اما در مورد فعل «خریدن»، خریدار، فاعل و در مورد فعل «فروختن»، فروشنده، فاعل است. گفتنی است این انتخاب دلخواهی بوده و دستور امکان آن را فراهم می‌سازد. برای نشان دادن عدم نمابرداری برخی عناصر قالب معامله تجاری به نمونه‌های (۱) و (۲) توجه کنید:

۱. علی یک کتاب به هزار تومان خرید.

۲. فروشنده یک کتاب به هزار تومان فروخت.

همان‌طور که مشاهده می‌کنید، در نمونه (۱) عنصر فروشنده و در نمونه (۲) عنصر خریدار بازنمود زبانی نیافته و در پیش‌زمینه باقی می‌مانند.

مفهوم نظری دیگر رویکرد قالبی «منظر»^۱ بوده که با مفهوم «نمابرداری» مرتبط است. در رویکرد شناختی فرض بر آن است که یک جمله منظر شناختی خاصی را بر یک موقعیت توسط انتخاب فعل و الگوی نحوی خاصی که آن را حاکمیت می‌کند، برمی‌انگیزد (اونگر^۲ و اشمیت^۳، ۱۹۹۶: ۲۰۹). هم‌چنین منظر شناختی است و نه نحوی، و توانایی شناختی هدایت توجه ما را نشان می‌دهد. به‌عنوان مثال، فعل «خریدن» جهت‌دهی توجه شنونده را به مشارکان خریدار و کالا و فعل «فروختن» جهت‌دهی توجه را به سوی عناصر قالبی فروشنده و کالا نشان می‌دهد. به بیان دیگر، در مورد فعل «خریدن»، خریدار به‌عنوان عامل و در «فروختن»، فروشنده به‌عنوان عامل منظر می‌شود.

۴. روش پژوهش و گردآوری داده‌ها

پژوهش حاضر در قالب نوعی پژوهش نظری و توصیفی به بررسی فرایند حذف در زبان فارسی می‌پردازد. پیکره زبانی مورد استفاده در پژوهش از میان متون مکتوب داستانی و

^۱ perspective

^۲ Ungerer

^۳ Schmid

روزنامه‌ای بوده که در مجموع داده‌های گونه نوشتاری ما را فراهم می‌آورند. منبع داده‌های گونه گفتاری نیز گفتار روزمره افراد فارسی زبان خواهد بود.

۵. ارائه و تحلیل داده‌ها

در زبان فارسی امکان حذف واحدهای زبانی اعم از «محتوایی» و «دستوری» در بافت‌های نوشتاری و گفتاری وجود دارد. به بیان دیگر، واحدهای زبانی مانند فعل، متمم، حرف اضافه، حرف ربط و ضمیر شخصی می‌توانند حذف شوند. آثار دستورنویسی سنتی زبان فارسی بیشتر حذف «فعل» را مورد بررسی قرار داده و حذف سایر واحدهای زبانی چندان مورد توجه قرار نگرفته است. نگارنده این سطور حذف واحدهای دستوری را نیز همانند واحدهای محتوایی ضروری می‌داند. همان‌طور که پیش‌تر بدان اشاره کردیم، معنی‌شناسی قالبی را می‌توان در مورد واحدهای محتوایی و دستوری به کار برد. شاید توجه این نظریه در پوشش دادن کامل انواع واحدهای زبانی این باشد که رویکرد شناختی میان واحدهای دستوری و محتوایی تمایزی قائل نیست. به بیان دیگر، در این رویکرد، واحدهای دستوری همانند واحدهای محتوایی به‌عنوان جفت‌هایی از «صورت-معنی» در نظر گرفته می‌شوند که دارای معانی خاص خود هستند. معنی‌شناسی شناختی، معنی واحدهای واژگانی طبقه باز را «خاص»^۱ و به‌لحاظ مفهومی «غنی» و معنی واحدهای دستوری طبقه بسته را «طرحواره‌ای»^۲ می‌داند. علت «خاص بودن» واحدهای محتوایی در رویکرد شناختی آن است که هیچ محدودیتی برای تجربه بشر، دانش و درک آن وجود ندارد. واحدهای محتوایی همانند واحدهای دستوری منجر به مفهوم‌سازی^۳‌های مختلفی در جمله می‌شوند. به عبارت دقیق‌تر، بود یا نبود هر عنصر محتوایی نقش به‌سزایی در تعبیر صحنه و درک معنی جمله دارد. با استناد به رویکرد قالبی می‌توان گفت انتخاب‌های مختلف واژگانی روش‌های متفاوت «قالب‌سازی کردن»^۴ موقعیت‌ها را فراهم آورده و این امر منجر به تعبیر

¹ specific

² schematic

³ conceptualization

⁴ framings

صحنه^۱ متفاوتی می‌شود. لازم به ذکر است که واحد واژگانی (محتوایی) می‌تواند یک فعل یا موضوع فعل همانند «متمم» باشد. نگارنده در مقاله حاضر به بررسی حذف واحد واژگانی فعل پرداخته و عملکرد فرایند حذف را بر این واحد زبانی مورد بررسی قرار می‌دهد. بدین منظور ابتدا به وضعیت «فعل» و اهمیت آن در معنی‌شناسی قالبی پرداخته می‌شود.

۵. ۱. ارتباط «فعل» و قالب معنایی

واحد واژگانی فعل در رویکرد قالبی به‌عنوان عنصر «برانگیزنده قالب» مطرح است، به این صورت که هر فعل با یک قالب معنایی خاص و مشارکان خاصی مرتبط است. به‌عنوان مثال، فعل «پرداختن» با قالب معنایی معامله تجاری و مشارکان خریدار، فروشنده و کالا مرتبط است. گفتنی است این امر با عنوان «ساخت موضوع»^۲ و یکی از پیامدهای قالب مطرح بوده که روش‌های ترکیب فعل با سایر کلمات و نیز تولید جملات دستوری را نشان می‌دهد.

عملکرد فعل با استناد به مفهوم «قالب معنایی» بدین صورت است که هر فعل صرفاً انواع خاصی از فرایندهای پویا را رمزگذاری می‌کند. به بیان دیگر، افعال، تعیین‌کننده رویدادهای خاصی هستند. با انتخاب هر «فعل» مسیر خاصی درون قالب مورد نظر دنبال می‌شود؛ مسیری که انواع نقش‌های مشارک (عناصر قالبی) را به‌منظور برجسته کردن برخی جنبه‌های خاص قالب انتخاب می‌کند. برخی مسیرها شامل روابط اجباری بوده و از ساختی ثابت برخوردارند و برخی روابط اختیاری‌اند. به‌عنوان مثال، فعل «پرداختن» رابطه‌ای را میان خریدار و فروشنده نشان می‌دهد که می‌تواند به کالا و پول هم ارجاع دهد. با وجود این، تمام نقش‌های معنایی (عناصر قالبی) نیاز به حضور در جمله ندارند و در صورت محذوف بودن، به‌عنوان بخشی از پیش‌زمینه درک می‌شوند. به بیانی دیگر، فعل جنبه‌های خاصی از قالب معنایی مورد نظر را نامبرداری کرده و مابقی تشکیل قالب پیش‌زمینه‌ای را می‌دهند.

¹ construals

² argument structure

برای نمونه، وقتی می‌گوییم «علی دو هزار تومان پرداخت کرد» می‌دانیم که این رویداد علی‌رغم عدم بازنمود زبانیِ عناصر قالبیِ فروشنده و کالا شامل آنهاست. علاوه بر نقش فعل به‌عنوان عنصر «برانگیزندهٔ قالب» و نیز تعیین‌کنندهٔ مسیرهای مختلف درون قالب معناییِ مورد نظر، این واحد زبانی به‌لحاظ معنایی، بالاترین محمول ارتباطی در جمله و نیز تعیین‌کنندهٔ قالب‌های انگیزنده شده در جمله است. کلمات موجود در جمله سعی در انطباق نیازهای معنایی هر قالب با گروه‌های موجود در جمله دارند. لذا باید موردی را انتخاب کرد که بیشترین تناسب و انسجام را ایجاد کند و آن را با قرار دادن ساخت‌های معنایی مرتبط درون جاهای خالی^۱ قالب مورد نظر انجام داد. از این‌رو فعل را می‌توان به‌مثابهٔ عنصر «حامل قالب» در نظر گرفت.

در چارچوب رویکرد قالبی می‌توان گفت رخداد هر فعل در جمله باعث فعال شدن تعدادی «صحنه» می‌شود. برای مثال، «نوشتن» به‌طور هم‌زمان هم صحنهٔ مربوط به «کنش نوشتن» و هم صحنهٔ مرتبط با «محصول عمل نوشتن» را فعال می‌کند و زمانی می‌توان گفت یک متن از انسجام لازم برخوردار است که بخش‌های تشکیل‌دهندهٔ آن در ساخت صحنهٔ واحدی شرکت کنند. بنابراین فعل یک جمله را می‌توان تعیین‌کنندهٔ رویدادهایی دانست که باید تشکیل یک قالب معنایی را دهند.

اهمیت فعل در رویکرد قالبی تا بدان جاست که تعیین‌کنندهٔ «منظر» جمله نیز هست، به این صورت که حضور هر یک از عناصر موجود در قالب معنایی در پاره‌گفتار با داشتن نقش‌های نحوی متفاوت نمایان می‌شود و اعطای هر یک از این نقش‌ها به عناصر قالبی یک قالب با عنوان «منظر نحوی» مطرح بوده و اعطای هر یک از آنها به عناصر قالبی، به انتخاب فعل وابسته است. با تغییر یک فعل به فعلی دیگر، عناصر قالب مورد نظر دارای نقش‌های نحوی متفاوتی می‌شوند و این نشان می‌دهد که یک قالب معنایی می‌تواند منظرهای نحوی متفاوتی داشته باشد که توسط انتخاب افعال مختلف مرتبط با آن قالب میسر می‌شود. برای مثال، افعال «خریدن» و «فروختن» هر دو قالب «معاملهٔ تجاری» را فعال کرده و با انتخاب هر یک از آن دو نقش‌های نحوی مختلفی به هر یک از عناصر خریدار،

^۱ slots

فروشنده، کالا و پول در سطح زبانی اعطا می‌شود. مثلاً در جمله «علی دو کتاب از فروشنده خرید»، خریدار، فاعل و فروشنده، متمم جمله و در جمله «فروشنده دو کتاب به علی فروخت» خریدار، مفعول غیرمستقیم و فروشنده، فاعل جمله است. در واقع هر یک از این افعال، عناصر مختلفی را درون قالب معنایی یکسانی به‌عنوان فاعل و مفعول خود انتخاب می‌کنند.

به‌طور کلی می‌توان گفت که فعل در رویکرد قالبی به‌عنوان عنصر «برانگیزنده قالب» مطرح بوده و با انتخاب هر فعل مسیر خاصی درون قالب مورد نظر دنبال می‌شود. هم‌چنین این واحد زبانی صرفاً برخی جنبه‌های قالب معنایی مورد نظر را نمابرداری می‌کند. در رویکرد قالبی از فعل به‌عنوان عنصر «حامل قالب» و «تعیین‌کننده منظر» یاد می‌کنند. افزون بر این، واحد واژگانی فعل تعیین‌کننده رویدادهایی بوده که باید تشکیل یک قالب معنایی را دهند. حال با در نظر گرفتن وضعیت و عملکرد «فعل» در چارچوب قالبی و اهمیت آن در تعیین قالب‌های معنایی مرتبط با هر پاره گفتار زبانی، به بررسی «حذف» این واحد زبانی می‌پردازیم.

۲.۵. انواع حذف «فعل» در زبان فارسی

در زبان فارسی نیز همانند سایر زبان‌ها امکان حذف «فعل» وجود دارد که از منظر سنتی می‌توان به دو نوع حذف به قرینه لفظی و حذف به قرینه معنوی اشاره کرد. دستوریان سنتی حذف به قرینه لفظی را حذف بر مبنای وجود فعل یا افعال دیگر در جمله دانسته و حذف به قرینه معنوی را حذف بر مبنای عرف زبان می‌دانند. حال باید دید که در چارچوب رویکرد قالبی چه توجیهی می‌توان برای حذف فعل در زبان فارسی ارائه کرد.

۲.۵.۱. حذف «فعل» در جملات همپایه

بیشتر بافت‌های حذف فعل در زبان فارسی، شامل دو یا چند جمله همپایه^۱ است که فعل در تمامی آنها به جز یک بند محذوف است. به عبارت دیگر، فعل می‌تواند در تمامی بندها به جز اولین یا آخرین بند محذوف باشد. در این راستا به نمونه‌های (۳) و (۴) توجه کنید:

^۱ coordinate sentence

۳. علی روزنامه [می خواند]، رضا کتاب [می خواند]، و مریم نمایشنامه مورد علاقه‌اش را می‌خواند.

۴. علی روزنامه می‌خواند، رضا کتاب [می‌خواند] و مریم نمایشنامه مورد علاقه‌اش را [می‌خواند].

لازم به ذکر است در بیشتر منابع برای نشان دادن سازه محذوف از نماد Ø استفاده می‌کنند اما باید توجه داشت که این علامت صرفاً برای سهولت درک واحد محذوف بوده و دال بر وجود «سازه تهی» در ساختار نیست. در ارتباط با حذف فعل در جملات همپایه به نمونه‌هایی دیگر توجه کنید:

۵. ایمان را به توحید تکمیل کنند و توحید را به اخلاص [Ø].

۶. بازرگانی را شنیدم که صد و پنجاه شتر بار داشت و چهل بنده خدمتکار [Ø].

گفتنی است رخداد حذف فعل در جملات همپایه خاص افعال «اصلی» نبوده و در مورد افعال «اسنادی» نیز صدق می‌کند؛ همانند نمونه‌های (۷) و (۸):

۷. با بدان بد باش و با نیکان نکو [Ø].

۸. عتاب ظاهر بهتر است از کینه پنهان [Ø].

علاوه بر حذف فعل «اصلی» و فعل «اسنادی» امکان حذف فعل «کمکی» یا «معین» نیز در زبان فارسی وجود دارد که از سوی دستوریان سنتی به‌طور چشمگیری مورد بررسی و توجه واقع شده و علت حذف آن را نیز همانند حذف فعل اصلی و فعل اسنادی، حذف به قرینه لفظی می‌دانند که ممکن است در اولین یا آخرین بند همپایه صورت گیرد. در اغلب موارد حذف فعل کمکی مربوط به «فعل‌های کوتاه» است که فرشیدورد (۱۳۸۸: ۱۳۳) آنها را صیغه‌ها و زمان‌های مرکبی دانسته که با فعل کمکی ساخته شده و قابل حذف شدن هستند. موارد ماضی نقلی (همانند: رفته است)، ماضی بعید (همانند: رفته بود)، ماضی التزامی (همانند: رفته باشد)، و مجهول (همانند: گفته شد) را می‌توان نمونه‌هایی از «فعل‌های کوتاه» در نظر گرفت. در این راستا به نمونه‌هایی از حذف فعل «کمکی» توجه کنید:

۹. صولت برد آرمیده بود و ایام دولت ورد رسیده [Ø].

۱۰. اما پیر شده‌ام و از کار بمانده [Ø].

۱۱. قنطرش گفت او بمدد من آمده است و سپاه آورده [Ø].

این قبیل حذف فعل که با استناد به وجود فعل یا افعال دیگر صورت می‌گیرد، در رویکرد قالبی به آسانی قابل توجیه است زیرا همان‌طور که گفتیم هر پاره گفتار، منظر نحوی و نیز قالب‌های معنایی خاصی را اتخاذ می‌کند. انتخاب قالب معنایی مورد نظر توسط فعل و سایر عناصر برانگیزنده قالب میسر می‌شود. حال در ارتباط با جملات همپایه‌ای که فعل در یکی از آنها محذوف است می‌توان گفت که به دلیل فعال شدن قالب‌های معنایی یکسان از سوی بندهای همپایه به دلیل حضور فعلی یکسان، امکان حذف یکی از آنها وجود دارد. به بیان دیگر، چون قالب مورد نظر جمله پیش‌تر از سوی بافت (جمله همپایه پیشین) فعال شده لذا حضور آن غیرضروری می‌نماید. هم‌چنین این امر را می‌توان با توجه به یکسان بودن عناصر قالبی در هر یک از جملات همپایه توجیه کرد. به‌عنوان مثال در نمونه (۳) جمله همپایه نخست شامل فاعل و مفعول و جمله همپایه دوم نیز شامل همین عناصر است. لذا علی‌رغم نبود فعل در جمله دوم، واحدهای زبانی آن، قالب فعال‌شده در این جمله را نمایان می‌سازند که به دلیل یکسان بودن آن با قالب جمله همپایه نخست، حذف فعل، دستوری می‌نماید و قابل درک و بازیافت است.

جالب‌ترین موارد حذف فعل در جملات همپایه آنهایی هستند که فعل به همراه سایر سازه‌ها حذف می‌شود. به نمونه‌های (۱۲) توجه کنید:

۱۲. الف) علی به رضا یک کتاب داد و [علی] به مریم یک روزنامه [داد].
- ب) علی یک کتاب به رضا داد و [علی] یک روزنامه به مریم [داد].
- پ) علی به رضا داد یک کتاب و [علی] به مریم [داد] یک روزنامه.
- ت) علی یک کتاب داد به رضا و [علی] یک روزنامه [داد] به مریم.
- ث) یک کتاب داد به رضا [علی] و یک روزنامه [داد] به مریم [علی].
- ج) به رضا یک کتاب [داد] [علی] و به مریم یک روزنامه [داد] [علی].

در زبان فارسی تمام نمونه‌های فوق قابل قبول است زیرا این زبان دارای آرایش واژگانی نسبتاً آزاد است و سازه‌ها با آزادی نسبتاً زیادی می‌توانند در جمله حرکت کنند.

شاید بتوان گفت در زبان فارسی قابل قبول بودن^۱ و دستوری بودن^۲ صرفاً نسبت به «تعبیر»^۳ مورد نظر مشخص می‌شود.

در معنی‌شناسی قالبی فیلمور (۱۹۸۲)، فعل اصلی جمله، تعیین‌کننده مجموعه‌ای از نقش‌ها است که باید با معنی سازه‌های «بازمانده» پر شود. بنابراین تعبیر اولین بند در نمونه (۱۲. الف) منجر به ساخت زیر می‌شود:

دادن

علی: عامل کتاب: پذیرا ^۴ رضا: دریافت‌کننده
--

هر قالب معنایی شامل چندین جای خالی است که توسط واحدهای مختلف جمله پر می‌شود. نگارنده فرض بر این دارد که «تعبیر و درک» نیازمند فرایندی معادل با اعطای معانی سازه‌ها به جاهای خالی درون قالب است و این اعطا باید بر مبنای سرخ‌های بافتی و زبانی موجود انجام شود. در مورد حذف فعل، تعدادی قالب توسط پرکننده‌های جاهای خالی^۵ نمونه‌های قبلی همان نوع قالب (یعنی فعلی واحد) فراهم می‌شود. بنابراین توالی قالب‌های چندگانه با پرکننده‌های مشترک می‌تواند به لحاظ زبانی در ساختار فشرده واحدی درک شود، جایی که پرکننده‌های چندگانه تنها یک بار بیان می‌شوند. در مورد مثال (۱۲. الف) دومین بند محذوف، مجدداً جاهای خالی «پذیرا» و «دریافت‌کننده» را از قالب «دادن» پر می‌کند، در حالی که جای خالی «عامل» را حفظ می‌کند. در جملاتی که در آنها حذف فعل رخ نداده، ترکیبی از عوامل ترتیب‌سازه‌ای، حالت‌دهی، نشانگرهای حرف اضافه‌ای، محدودیت‌های انتخابی^۶ و مواردی از این قبیل معمولاً در اعطای مناسب پرکننده‌ها به جاهای خالی نقش به‌سزایی دارند.

¹ acceptability

² grammaticality

³ interpretation

⁴ patient

⁵ slot fillers

⁶ selectional restrictions

در ساختارهای حاوی حذف فعل، مشکل اعطای نقش دشوارتر می‌شود زیرا برخی از این اطلاعات محذوف است؛ اگرچه برخی از اطلاعات محذوف، حاشیه‌ای هستند. بنابراین در نمونه (۴) تعبیر دومین جمله مشکل‌زا نیست زیرا دو سازه باید دو جای خالی را پر کنند و قواعد معمول ترتیب سازه‌ای زبان اعطای نقش را به آسانی تعیین می‌کنند. از طرفی دیگر، در نمونه‌های (۱۲) سه اعطای نقش بالقوه متناسب با ترتیب سازه‌ای داده‌شده وجود دارد. بنابراین مشکل، شناسایی عوامل نحوی، معنایی و کاربردشناختی است که ساخت‌های حذف فعل را قابل قبول می‌کنند. نگارنده با در نظر گرفتن رابطه میان تعبیر ساختارهایی با حذف فعل و قابل قبول بودن آنها اصل «اعطای نقش»^۱ را ارائه می‌کند:

اصل اعطای نقش: ساختارهایی با حذف فعل با یک تعبیر خاص، قابل قبول‌تر می‌شوند زمانی که سرنخ‌هایی برای اعطای نقش مورد نظر بیشتر در دسترس باشد.

همان‌طور که می‌دانید، نمونه‌های (۱۲) همگی در زبان فارسی قابل قبول هستند بنابراین باید گفت که ساختارهای دارای حذف فعل، از درجات قابل قبول بودن برخوردارند. این امر با اصل مذکور سازگاری دارد. از این رو تعبیر ساختارهای حذف فعل، به‌عنوان یک پدیده شناختی در چارچوب رویکرد قالبی میسر می‌شود. تا بدین جا حذف فعل و نیز حذف این واحد زبانی را به همراه واحدهای زبانی دیگر در جملات همپایه مورد بررسی قرار دادیم. حال به نمونه‌هایی دیگر از حذف فعل در زبان فارسی توجه کنید:

۱۳. الف) علی به مریم یک کتاب [داد] و [علی] [به مریم] یک قلم داد.

ب) علی به مریم یک کتاب داد دیروز و [علی] [به مریم] یک قلم [داد].

پ) علی به مریم یک کتاب داد دیروز قبل نهار و [علی] [به مریم] یک قلم [داد].

ت) علی به مریم یک کتاب داد دیروز قبل نهار و بعد از رفتن به دانشگاه و [علی]

[به مریم] یک قلم [داد].

¹ Role Assignment Principle

همان‌طور که مشاهده می‌کنید، علی‌رغم حذف فعل به همراه برخی واحدهای زبانی و نیز به دلیل ویژگی تحرک نسبتاً آزاد واحدهای واژگانی تمامی نمونه‌های فوق قابل قبول می‌نمایند. نکته‌ای که باید بدان توجه کرد این است که علی‌رغم قابل قبول بودن مثال‌های (۱۳)، می‌توان گفت که آنها نیز همانند نمونه‌های (۱۲) از درجات قابل قبول بودن برخوردارند. نگارنده این امر را مرتبط با «اصل نزدیکی روساختی»^۱ می‌داند به طوری که سازه بازمانده تمایل به پرکردن نقشی دارد که پرکننده پیشین آن در ترتیب سازه روساختی نزدیک است. به عبارت دیگر، پرکننده‌های نقش یکسان تمایل به نزدیک بودن با یکدیگر را دارند. نگارنده اصل نزدیکی روساختی را دلخواهی ندانسته بلکه آن را از نقطه نظر شناختی معنادار می‌داند. در واقع، هر چه بیشتر این اصل برآورده شود، پردازش آن آسان‌تر خواهد شد. به دیگر سخن، علی‌رغم قابل قبول بودن نمونه‌های (۱۳)، پردازش نمونه (۱۳. الف) نسبت به (۱۳. ت) آسان‌تر است. به طور کلی این اصل به لحاظ پردازش طبیعی باز یافت واحد محذوف قابل قبول می‌نماید.

گفتنی است در سطح انتزاعی‌تر، نزدیکی «همنشینی» می‌تواند به مثابه رابطه مفهومی نمادین شده در نظر گرفته شود (لنگاکر^۲، ۱۹۸۵). بنابراین قالب در سطح مفهومی، متناظر «بند» در سطح نحوی است. ساختارهای حذف فعلی نه فقط پرکننده‌های نقش‌ها را در یک قالب مورد نظر مرتبط می‌کنند بلکه هم‌چنین پرکننده‌های مختلف نقش واحدی را نیز در قالب‌های مختلف مرتبط می‌کنند. لذا باید انتظار داشت که آن پرکننده‌ها به لحاظ همنشینی نزدیک به هم باشند.

۵. ۲. ۱. حذف عنصر غیر فعلی در محمول مرکب

در زبان فارسی نوع دیگری از حذف پیرامون واحد زبانی فعل وجود دارد که در مورد بخشی از یک محمول مرکب^۳ عمل می‌کند. گفتنی است بیشتر محمول‌های زبان فارسی، محمول‌های مرکبی هستند که شامل دو بخش «فعل سبک»^۴ و «عنصر غیر فعلی»^۱ اند. افعال

^۱ Principle of Surface Proximity

^۲ Langacker

^۳ complex predicate

^۴ light verb

«کردن»، «زدن»، «گرفتن»، «کشیدن»، «آوردن»، «بردن» و «داشتن» نمونه‌هایی از فعل سبک هستند. لازم به ذکر است این افعال در معنی‌شناسی هسته‌ای محمول‌های مرکب نقشی ندارند اگرچه در تعیین ساخت موضوع خود سهم به‌سزایی دارند. عنصر غیرفعلی محمول مرکب می‌تواند اسم، صفت یا گروه حرف اضافه‌ای باشد. به‌عنوان مثال، در محمول‌های مرکب «چونه زدن» و «ادامه دادن» عنصر غیرفعلی، اسم، در نمونه‌های «باز کردن» و «بیدار شدن» عنصر غیرفعلی، صفت و در محمول‌های «به‌کار بردن» و «از دست دادن» عنصر غیرفعلی، گروه حرف اضافه‌ای است.

رخداد فرایند حذف در این قبیل محمول‌های مرکب به گونه‌ای است که فعل سبک باقی می‌ماند و عنصر غیرفعلی حذف می‌شود؛ همانند نمونه (۱۴):

۱۴. سهراب پیرهن را تو نزد ولی رستم [پیرهن را تو] زد.

همان‌طور که مشاهده می‌کنید، در نمونه (۱۴) عنصر غیرفعلی به همراه مفعول مستقیم جمله حذف شده است. نکته جالبی که در مورد این نوع حذف می‌توان اشاره کرد این است که برخلاف حذف گروه فعلی در سایر زبان‌ها، این حذف در مورد سازه کوچک‌تری از گروه فعلی عمل می‌کند.

با توجه به مطالب پیش گفته نگارنده حذف «عنصر غیرفعلی» را در نمونه (۱۴) در چارچوب رویکرد قالبی این گونه توجیه می‌کند که رویکرد قالبی تمایزی میان افعال فعل اصلی، کمکی، اسنادی، کوتاه و سبک قائل نیست. به بیان دیگر، در این رویکرد، این واحد زبانی (یعنی فعل) تعیین‌کننده قالب اصلی جمله و حامل آن است.

نگارنده این سطور فعل سبک (همانند: زدن) را به‌مثابه یک فعل اصلی و عنصر غیرفعلی (همانند: تو) را متمم هسته فعلی در نظر می‌گیرد. متمم نیز خود یکی از عناصر قالب مورد نظر است که قالب، تعیین‌کننده حضور آشکار اجباری یا اختیاری آن است. به عبارت دیگر، می‌توان گفت برخی افعال در قالب معنایی خود حاوی اطلاعات خاصی پیرامون این مطلب هستند که مفعول‌ها یا متمم‌های آنها نیاز به بازنمود زبانی آشکار دارند یا خیر. به‌عنوان مثال، قالب «خالی کردن» که توسط افعال همانند «خالی کردن» و «تخلیه کردن»

¹ nonverbal unit

فعال می‌شود، حضور یک عنصر قالب آشکار را به‌عنوان منبع مفعول مستقیم خود ضروری می‌داند.

نگارنده حذف عنصر غیرفعلی «اتو» به همراه مفعول مستقیم «پیرهنارو» در نمونه (۱۴) همانند حذف عنصر قالبی «مفعول» در نظر می‌گیرد که حضور عناصر قالبی با چنین نقشی (یعنی مفعول) توسط بافت پیشین جمله فراهم شده، لذا این عناصر امکان حذف در همپایه دوم را دارند.

توسروندانی (۲۰۰۹) که به معرفی این نوع حذف در ساخت‌های زبان فارسی اشاره می‌کند، ساخت موضوع محمول‌های مرکب را کاملاً قابل‌پیش‌بینی می‌داند، به‌طوری‌که انتخاب فعل سبک، تعیین‌کننده موضوع خارجی محمول مرکب است. در این راستا به نمونه‌های (۱۵) توجه کنید:

۱۵. الف) رستم سهرابو لگد زد.

ب) سهراب (*و) لگد خورد.

همان‌طور که مشاهده می‌کنید، در نمونه‌های (۱۵) فعل سبک تغییر کرده که این امر موجب تغییر ساخت از متعدی (در نمونه ۱۵. الف) به نامفعولی^۱ (در نمونه ۱۵. ب) شده است. در واقع فعل سبک «زدن» در نمونه الف، «رستم» را به‌عنوان موضوع خارجی خود انتخاب می‌کند، در حالی که فعل سبک «خوردن» در نمونه ب، چنین کاری نمی‌کند.

موضوع درونی «لگد خوردن» فاعل است که نمی‌تواند نشانگر «را» بگیرد. هم‌چنین در ساخت مورد نظر نمی‌توان فاعل دیگری را وارد کرد؛ همانند نمونه (۱۶):

۱۶. * رستم سهراب (و) لگد خورد.

بنابراین با ثابت نگه داشتن عنصر غیرفعلی و تغییر فعل سبک از «زدن» به «خوردن» مشاهده می‌کنید که ساخت مورد نظر تغییر می‌کند. نگارنده تغییر ساخت را از «متعدی» به «نامفعولی» تغییر قالب معنایی انگیخته‌شده در جمله می‌داند. در نمونه (۱۵. الف) قالب «زدن» و در نمونه (۱۵. ب) قالب «خوردن» فعال می‌شود. قالب معنایی «زدن»، حضور عنصر

¹ unaccusative

قالبی فاعل و مفعول مستقیم را ضروری می‌داند به طوری که با حذف هر یک از این عناصر، خوش ساختی جمله دستخوش تغییر می‌شود.

همان‌طور که پیش‌تر بدان اشاره کردیم، نگارنده عنصر غیر فعلی محمول‌های مرکب را به‌عنوان متمم جمله در نظر می‌گیرد. لذا حذف این واحد زبانی همانند حذف مفعول در جمله با استناد به حضور عنصر قالبی دیگری با همین نقش میسر می‌شود. گفتنی است عنصر قالبی «متمم» در جمله نیز خود تعیین‌کننده قالب فعال شده در جمله است به طوری که با تغییر «لگد» به «کتک» قالب معنایی مورد نظر تغییر می‌کند. لازم به ذکر است با استناد به رویکرد قالبی، هر یک از واحدهای زبانی موجود در جمله می‌توانند فعال‌کننده قالب‌های معنایی باشند اما شرط ضروری آن است که تمامی قالب‌های انگيخته شده در جمله مشابه باشند؛ به عبارت دیگر، از عناصر قالبی یکسان برخوردار باشند. به‌عنوان مثال، قالب معنایی «کتک زدن» و قالب معنایی «لگد خوردن» از مشارکان فاعل و مفعول مستقیم برخوردارند. حال به نمونه‌هایی دیگر توجه کنید که در آنها عنصر غیر فعلی تغییر کرده و فعل سبک ثابت باقی می‌ماند:

۱۷. الف) رامین گریه کرد.

ب) رامین فرش را جارو کرد.

همان‌طور که گفتیم با تغییر عنصر غیر فعلی محمول مرکب، قالب معنایی مورد نظر جمله تغییر می‌یابد. این مطلب را نیز می‌توان در نمونه‌های (۱۷) مشاهده کرد. در نمونه (۱۷. الف) عنصر واژگانی «گریه» قالب معنایی «گریه کردن» را فعال می‌کند. در رویکرد قالبی، قالب‌های معنایی دارای اطلاعات نحوی و معنایی مورد نظر هستند که نمایانگر نقش‌های عناصر قالبی و هم‌چنین نوع واحدهای نحوی‌اند. به‌عنوان مثال، قالب «گریه کردن» حاوی افعالی مانند گریه کردن، گریستن، اشک ریختن، و اسامی‌ای مانند اشک و گریه است. بنابراین می‌توان دید که «کردن» نیز به‌عنوان بخشی از عناصر قالبی قالب «گریه کردن» در اطلاعات مرتبط با این قالب وجود دارد.

حال در ارتباط با نمونه (۱۷. ب) می‌توان گفت که با حضور واحد زبانی «جارو» قالب معنایی «جارو کردن» فعال می‌شود که «کردن» نیز ذیل مدخل عنصر واژگانی «جارو

کردن» وجود دارد. این قالب معنایی حضور عنصر قالبی «جارو» را به صورت عنصر هسته‌ای اجباری و نیز حضور عنصر قالبی «پذیرا» را به عنوان مفعول مستقیم جمله ضروری می‌داند. به طور کلی می‌توان گفت که بررسی حذف عنصر غیر فعلی محمول مرکب به همراه مفعول مستقیم جمله در رویکرد قالبی توجیهی همانند سایر رخدادهای حذف فعل در جملات همپایه دارد. علاوه بر این قالب معنایی فعال شده توسط فعل خود تعیین کننده متمم (عنصر قالبی هسته‌ای، عنصر غیر فعلی محمول مرکب) و نیز ساخت جمله (همانند متعدی، دومفعولی، سببی، نامفعولی) است. نگارنده تغییر این انواع ساخت را به ساختی دیگر مرتبط با تغییر قالب معنای انگیخته شده در جمله و نیز حضور عناصر قالبی یک قالب معنایی با نقش‌های معنایی متفاوت می‌داند.

۲.۲.۵. حذف فعل در یک جمله

در زبان فارسی مواردی دیگر از حذف «فعل» وجود دارد که در یک جمله بنا به اصطلاح دستورنویسی سستی بدون قرینه فعلی دیگر صورت می‌گیرد. این قبیل حذف فعل را می‌توان در ضرب‌المثل‌ها^۱، جملات تعجبی، دعایی، سپاس، تعارفات و برخی اصطلاحات رایج (برای نمونه در حوزه راهنمایی‌راندگی) مشاهده کرد؛ همانند نمونه‌های (۱۸) تا (۲۸):

۱۸. تولدت مبارک [باد].

۱۹. آسیاب به نوبت [است].

۲۰. گلی به گوشه جمالت [باشد].

۲۱. چه قدر عالی [است]!

۲۲. چه عجب [است]!

۲۳. ورود ممنوع [است].

۲۴. عبور آزاد [است].

۲۵. سایه عالی مستدام [باشد].

۲۶. صبحتان به خیر [باد].

¹ proverbs

۲۷. اول دفتر به نام ایزد دانا [آغاز می‌کنم].

۲۸. سلام و درود بر بندگان خدا [می‌فرستم].

رویکرد دستورنویسی سنتی بازیافت واحدهای محذوف در این قبیل جملات را به کمک «عرف زبان» از سوی سخنگوی فارسی‌زبان امکان‌پذیر می‌داند. همان‌طور که مشاهده می‌کنید، در نمونه‌های فوق می‌توان ضرب‌المثل‌ها را مشاهده کرد. صفوی (۱۳۸۲: ۲۵۳) با نگرشی معنایی در ارتباط با ضرب‌المثل‌های زبان فارسی بیان می‌دارد که این ساخت‌ها بخشی از حکایات یا روایاتی‌اند که برحسب افزایش معنایی و کاهش به ضرب‌المثل یا اصطلاحات کلیشه‌ای تبدیل شده‌اند. کاربرد این عبارات زبانی علاوه بر دانش زبانی به بافت غیرزبانی یا برون‌زبانی نیازمند است. به عبارت دیگر، می‌توان گفت که معنی‌شناسی نظری بازیافت واحدهای محذوف را بر مبنای دانش برون‌زبانی فرد میسر می‌داند زیرا کاربرد این عبارات به‌عنوان ضرب‌المثل‌ها و عبارات رایج و کلیشه‌ای زبان فارسی، مفهومی فراتر از آنچه در صورت زبانی جملات موجود است القا کرده و معنی «ضمنی» را به دست می‌دهند. در واقع، این عبارات، بخشی از حکایات یا روایاتی‌اند که کاربرد هر یک از آنها امکان تداعی حکایت مربوطه در ذهن سخنگویان فارسی‌زبان را فراهم می‌آورد. از آنجا که این عبارات رایج از بسامد کاربرد بالایی برخوردارند، می‌توان حذف فعل در این قبیل ساخت‌ها را در چارچوب ساختگرایی، علاوه بر «افزایش معنایی» مطرح‌شده از سوی صفوی، «باهم‌آیی مطلق» واژه‌ها نیز دانست، به‌طوری که وقوع مجموعه‌ای از واژه‌ها در هم‌نشینی با یکدیگر، منجر به حذف بخشی از آن (فعل) می‌شود. به بیان صفوی (۱۳۸۲)، عموماً واحدهای نشان‌دار روی محور هم‌نشینی باقی مانده و واحد بی‌نشان حشو تلقی شده و لذا حذف می‌شود. از این‌رو می‌توان گفت که از میان واحدهای موجود در جمله، بی‌نشان‌ترین آنها فعل بوده و سایر واحدها درجاتی از نشان‌داری را نشان می‌دهند. به دلیل بی‌نشان بودن این واحد، حذف آن از روی محور هم‌نشینی میسر می‌شود. برای توجیه حذف فعل در بافت‌های پیش‌گفته در چارچوب رویکرد قالبی، باید به پاسخ جانسون-لرد^۱ (۱۹۸۱) به این سؤال که شنونده چگونه به درک مناسبی دست

^۱ Johnson-Laird

می‌یابد، اشاره کرد. به بیان وی، این امر نیازمند ایجاد استنباط‌هایی بر مبنای «مصدق» عبارات بوده و نه مفهوم یا معانی آنها. حافظه افراد برای جملات نشان می‌دهد که محصول فرایند درک، الگویی از سناریوی ترسیم شده توسط جمله است. علاوه بر این، این الگو می‌تواند شامل جزئیاتی باشد که توسط معانی کلمات در جمله واقعی تعیین نشده است. به باور جانسون، درک یک جمله از سوی شنونده مستلزم تصور کردن سناریویی از سوی وی بوده و خاص تر از آن حدی است که از سوی معانی کلمات موجود در جمله تضمین شود. به‌طور کلی می‌توان گفت فرایند درک زبان شامل دارا بودن دانش درباره ماهیت مصداق‌های خاص یا به بیان دیگر، سناریوی عام پاره‌گفتارها است. از این‌رو سخنگوی غیربومی که دانش فرهنگی مرتبط با کلمه یا عبارت مورد نظر را ندارد، می‌تواند تعابیر مختلفی از عبارت مذکور داشته باشد (کالسون^۱، ۲۰۰۱: ۱۷). گفتنی است محتوا و میزان دانش پیش‌زمینه‌ای سخنگو بر تعبیر وی تأثیر می‌گذارد و از این‌رو دانش پیش‌زمینه‌ای بخشی از فرایند تعبیر و درک سخنگو محسوب می‌شود. به بیان دیگر، میان درک وی از یک کلمه و مفهوم‌سازی کلی او از سناریو وابستگی و ارتباط وجود دارد.

درک ضرب‌المثل‌ها و عبارات کلیشه‌ای یک زبان نیز از سوی سخنگوی بومی زبان شامل این مطلب می‌شود، به‌طوری که با بیان یک ضرب‌المثل یا یک عبارت کلیشه‌ای، مفهومی بیش از مفاهیم کلمات موجود در عبارت درک می‌شود و این به دلیل داشتن دانش پیش‌زمینه‌ای مرتبط با آن عبارت است. به دیگر سخن، سخنگوی غیربومی که با عبارات کلیشه‌ای فرهنگ موجود آشنایی ندارد، فاقد چنین دانش پیش‌زمینه‌ای بوده، لذا درک صحیح این عبارات و بازیافت واحدهای محذوف در آنها از سوی وی حاصل نشده و ممکن است منجر به سوء تفاهم یا سوء برداشت و یا درک نادرست شود. بنابراین علت درک صحیح ضرب‌المثل‌ها و عبارات کلیشه‌ای که واحدهایی فرهنگی ویژه هستند، علی‌رغم محذوف بودن واحدهایی از آنها، دارا بودن دانش پیش‌زمینه‌ای کافی و فعال‌سازی قالب مناسب آن عبارت است. از این‌رو درک صحیح و بازیافت آسان واحدهای محذوف در بافت عبارات رایج کلیشه‌ای را می‌توان با فعال‌سازی قالب مناسب مرتبط دانست.

¹ Coulson

به اعتقاد نگارنده این سطور، درک پیش‌زمینه قالب‌های مرتبط با این قبیل بافت‌های زبانی که از نوع شناختی هستند، برای معنی‌دار بودن جهان پیرامون ما مورد نیاز است. بنابراین قالب‌های معنایی به‌مثابه واحدهای فرهنگی بوده که دانش لازم را در اختیار خواننده قرار می‌دهند. از این رو، بازیافت و درک افعال محذوف در نمونه‌های (۱۸) تا (۲۸) به کمک قالب و دانش پیش‌زمینه‌ای موجود در آنها میسر می‌شود.

همان‌طور که پیش‌تر بدان اشاره شد، در رویکرد ساختگرایی این عبارات به‌عنوان بخشی از حکایات و روایات تعبیر شده که امکان تداعی «حکایت مربوطه» را در ذهن سخنگوی فارسی‌زبان فراهم می‌کنند. نگارنده این سطور «حکایت مربوطه» را همان «دانش پیش‌زمینه‌ای» مرتبط با قالب‌های معنایی می‌داند و بر این باور است که با توجه به فرهنگی بودن قالب‌های معنایی، درک این عبارات زبانی صرفاً از سوی افرادی میسر است که مجهز به قالب‌های معنایی خاصی هستند. به عبارت دیگر، تنها افرادی می‌توانند این عبارات را درک و واحدهای محذوف را به‌آسانی بازیافت کنند که قالب مرتبط با آنها برایشان فراهم باشد (یعنی سخنگوی بومی). در واقع، ناآشنا بودن و عدم درک معنی یک واژه یا عبارت، فراهم نبودن قالب معنایی مرتبط را نشان می‌دهد. ذکر این نکته ضروری می‌نماید که در مورد نمونه‌های (۲۵) و (۲۶)، قالب «تعارفات» فعال شده که دانش پیش‌زمینه‌ای آن مبنایی برای درک این عبارات و هم‌چنین عاملی ضروری برای «قالب‌سازی» محسوب می‌شود. این قالب که به‌عنوان قالبی تعاملی مطرح بوده کاملاً فرهنگ‌بنیاد است. برای نمونه در برخی زبان‌ها این قالب تعیین می‌کند که فردی که مرتبه اجتماعی پایین‌تری دارد آغازگر تعارفات باشد، در حالی که در برخی زبان‌ها شرایطی برعکس قابل مشاهده است. لذا می‌توان گفت که بخشی از دانستن یک زبان، تشخیص این قالب‌ها و نیز تعیین این است که چه انتخاب‌های زبانی با هر یک از این قالب‌ها مرتبط است.

گفتنی است تمامی حقایق مرتبط با دانش پیش‌زمینه‌ای به دو روش با «نظریه زبان» مرتبط است. نخست، معانی کلمه می‌توانند بیشتر از آنچه باشند که فکر می‌کنیم که این امر بستگی به تجارب قالبی دارد، یعنی قالب‌هایی که درون آنها پدیده‌ها را تجربه می‌کنیم. ویژگی‌ها یا احساساتی که مبنای ادراکی یا تجربی دانش ما را از معنی یک عبارت فراهم

می‌کنند در حقیقت بخش‌های تفکیک‌ناپذیر آن تجارب هستند. دوم این که فرایند تعبیر پاره‌گفتار به قالب مورد نظر، به حافظه ما از قالب‌ها برای تجارب پیشین پاره‌گفتار مورد نظر و هم‌چنین به بخش‌های مختلف آن وابسته است.

نگارنده تمامی این موارد را نیز در مورد ضرب‌المثل‌ها و سایر عبارات کلیشه‌ای صادق می‌داند زیرا فردی که این عبارات را به کار می‌برد، قالب مورد نظر و هم‌چنین پیش‌زمینه فراهم‌شده از سوی آن عبارت را نیز درک می‌کند. برای نمونه، زمانی که فردی می‌گوید «سیلی نقد به از حلوی نسیه [است]»، بسته به موقعیتی خاص و قالب موجود، عبارت مذکور را می‌گوید که معنایی و رای معنی تحت‌اللفظی کلمات موجود در آن را منتقل می‌کند. لذا درک این عبارات زبانی تنها از سوی فرد فارسی‌زبان که آگاه به قالب مورد نظر و دانش پیش‌زمینه‌ای موجود در آن بوده میسر است. هم‌چنین بازیافت افعال محذوف در این عبارات نیز بدین سبب امکان‌پذیر است، به این صورت که ذیل مدخل واژگانی موجود در قالب معنایی مورد نظر، واحد زبانی اعم از کلمه یا گروه موجود است. به دیگر سخن، سخنگوی فارسی‌زبان بر مبنای دانش پیش‌زمینه‌ای خود می‌داند که مثلاً قالب «ساخت تفضیلی» با عناصر واژگانی مانند «بهتر بودن»، «بدتر بودن» یا «بهین بودن» همراه است. لذا با حضور عنصر قالبی تفضیلی مانند «بهتر» واحد وابسته مرتبط با آن نیز به کمک فعال شدن مقداری دانش از قالب پیش‌زمینه‌ای سخنگو قابل درک می‌نماید.

۶. نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر با هدف بررسی فرایند «حذف فعل» در زبان فارسی در چارچوب رویکرد معنی‌شناسی شناختی و نظریه معنی‌شناسی قالبی، ابتدا مروری بر مطالعات ایرانی و غیرایرانی در حوزه‌های دستورنویسی سنتی، نحو و معنی‌شناسی پیرامون موضوع اصلی پژوهش حاضر شد. در ادامه پس از معرفی اجمالی رویکرد قالبی و علت انتخاب آن به‌مثابه ابزاری جهت تحلیل فرایند حذف و نیز روش پژوهش و گردآوری داده‌ها، به ارائه و تحلیل داده‌ها پرداخته شد. در بخش تحلیل داده‌ها، به بررسی انواع حذف فعل در داده‌های

زبان فارسی پرداخته شد، بدین صورت که ابتدا حذف این واحد زبانی در جملات همپایه و سپس در جمله‌ای واحد مورد بررسی قرار گرفت.

نگارنده حذف فعل در جملات همپایه را به دلیل فعال شدن قالب‌های مشابه و حضور عناصر قالبی (پرکننده‌های جاهای خالی) مشابه توجیه می‌نماید، بدین صورت که توالی قالب‌ها با پرکننده‌های مشترک می‌تواند تنها یک بار بیان شود. در این راستا دو اصل «اعطای نقش» و «نزدیکی روساختی» معرفی شد. اصل نخست بازیافت واحد محذوف بر مبنای سرنخ‌های موجود برای اعطای نقش را امکان‌پذیر می‌داند. اصل نزدیکی روساختی نیز در مورد نمونه‌هایی مطرح شد که نزدیکی افعال در جملات همپایه را مدنظر قرار می‌دهد زیرا در بسیاری از بافت‌ها حذف یک فعل به سبب فاصله زیاد، مانع از تسریع درک پاره‌گفتار مورد نظر و افزایش پردازش آن می‌شود. هم‌چنین در ارتباط با حذف فعل در جملات همپایه، حذف «عنصر غیرفعلی» محمول‌های مرکب مورد بررسی قرار گرفت که نگارنده حذف این واحد زبانی را به مثابه متمم و عنصر قالبی قالب معنایی فعال‌شده در پاره‌گفتار دانست که به دلیل حضور عنصر قالبی دیگر با همین نقش، حضور آن غیرضروری بود.

در بررسی حذف فعل در یک جمله، به حذف این واحد زبانی در ضرب‌المثل‌ها و بسیاری از عبارات رایج و کلیشه‌ای زبان اشاره شد. نگارنده درک حذف فعل در این بافت‌های زبانی را به کمک فعال‌سازی قالب مناسب و نیز انگیخته شدن دانش پیش‌زمینه‌ای مرتبط با آن میسر می‌داند. به‌طور کلی می‌توان گفت که به کمک قالب معنایی و دانش پیش‌زمینه‌ای موجود در آن و نیز با استناد به عناصر قالبی که به صورت واحدهای زبانی موجود در جمله باز نمود می‌یابند، می‌توان به تبیین‌هایی پیرامون این فرایند دست یافت.

منابع

- احمدی گیوی، حسن (۱۳۸۴). *دستور زبان فارسی فعل*. تهران: قطره.
- انزلی، حسن (۱۳۷۰). *دستور زبان فارسی*. ارومیه: انزلی.
- انوری، حسن و حسن احمدی گیوی (۱۳۸۲). *دستور زبان فارسی ۲*. ویرایش دوم. تهران: فاطمی.
- خیامپور، عبدالرسول (۱۳۴۷). *دستور زبان فارسی*. چاپ ششم. تهران: کتابفروشی تهران.
- صفوی، کورش (۱۳۸۲). *معنی‌شناسی کاربردی*. تهران: همشهری.
- _____ (۱۳۹۰). «حذف یا کاهش». *مجموعه مقالات دومین کارگاه معنی‌شناسی*. انجمن زبان‌شناسی ایران. تهران: اهورا.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۸). *دستور مختصر امروز بر پایه زبان‌شناسی جدید*. تهران: سخن.
- قریب، عبدالعظیم، ملک‌الشعرا بهار، بدیع‌الزمان فروزانفر، جلال‌همایی و رشید یاسمی (۱۳۶۳). *دستور زبان فارسی پنج استاد*. تهران: کتابخانه مرکزی.
- وحیدیان کامیار، تقی و غلامرضا عمرانی (۱۳۸۶). *دستور زبان فارسی ۱*. تهران: سمت.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۷۷). *دستور زبان فارسی*. تهران: توس.
- وزین‌پور، نادر (۱۳۵۶). *دستور زبان فارسی آموزشی*. تهران: انتشارات دانشگاه سپاهیان انقلاب ایران.
- Coulson, S. (2001). *Semantic Leaps: Frame-Shifting and Conceptual Blending in Meaning Construction*. Cambridge: Cambridge University press.
- Crystal, D. (1992). *An Encyclopedic Dictionary of Language and Languages*. USA: Blackwell.
- _____ (2003). *A Dictionary of Linguistics & Phonetics*. Fifth Edition. USA: Blackwell Publishing.
- Fillmore, C. J. (1975). "An Alternative to Checklist Theories of Meaning". *Proceedings of the First Annual Meeting of the Berkeley Linguistics Society*. pp. 123-131.

- _____ (1982). "Frame Semantics". *Linguistics in the Morning Calm*. The Linguistic Society of Korea. Seoul: Hanshin. pp. 111-137.
- _____ & B.T. Atkins (1992). "Toward a Frame-Based Lexicon: The Semantics of RISK and Its Neighbors". *Frames, Fields, and Contrasts: New Essays in Semantic and Lexical Organization*. A. Lehrer & E. F. Kittay (eds.). Hillsdale N.J, Lawrence Erlbaum. pp. 75-102.
- Hardt, D. and M. Romero (2004). "Ellipsis and the Structure of Discourse". *Journal of Semantics*. Vol 21. No 4. Oxford University Press. . pp. 375-414
- Khristina, M & et al. (2009). "Translating Religious and Cultural Concepts: Challenges in Building a Bilingual Dictionary for Filipino and Malay". *Journal of Southeast Asian Studies* 14 (1). pp. 41-51.
- Langacker, R. (1985). *Foundations of Cognitive Grammar*. Vol 1. Stanford: Stanford University Press.
- Lasnik, H. (2007). "On Ellipsis: The PF Approach to Missing Constituents". *University of Maryland Working Papers in Linguistics* 15. A. Conroy, C. Jing, C. Nakao & E. Takahashi (eds.). College Park, MD: UMWPiL. pp. 143-153.
- Matthews, P. (2007). *Concise Dictionary of Linguistics*. Second Edition. Oxford: Oxford University Press.
- Merchant, J. (2005). "Revisiting Syntactic Identity Conditions". Presented at Workshop on Ellipsis. University of California. Berkeley.
- <http://home.uchicago.edu/~merchant>.
- Osswald, R & R.D. Van Vali, Jr. (2010). "FrameNet, Frame Structure, and the Syntax Semantics Interface". *Frames and Concept Types: Applications in Language and Philosophy*. T. Gamerschlag, D. Gerland, R. Osswald & W. Petersen (eds.). Heidelberg: Springer. pp. 125-156.
- Palmer, M. D. Gilda & N. Xue (2010). "Semantic Role Labeling". *Synthesis Lectures on Human Language Technologies*. G. Hirst (ed.). Morgan & Claypool.
- Pennacchiotti, M & M. Wirth (2009). "Measuring Frame Relatedness". *Proceedings of the 12th Conference of the European Chapter of the ACL*. Athens. Association for Computational Linguistics. pp. 657-665.

- Spender, J. & P. Hendriks (2006). "Combining Multiple Information Sources for Ellipsis". *Research on Language and Computation 4:4*. Groningen. The Netherlands: University of Groningen. pp. 327-333.
- Reich, I. (2009). "Ellipsis". *Semantics: An International Handbook of Natural language Meaning 2*. Berlin, New York: Mouton De Gruyter. pp: 1849- 1874.
- Thompson, W. (2004). "Deriving Syntactic Structure inside Ellipsis". *Seventh International Workshop on Tree Adjoining Grammar and Related Formalism*. Vancouver, BC, CA. pp. 204-210.
- Trask, R.L. (1993). *A Dictionary of Grammatical Terms In Linguistics*. London and New York: Routledge.
- Tooservandani, M. (2009). "Ellipsis in Farsi Complex Predicates". *Syntax*. 12: 1. pp. 60-92.
- Ungerer, F. & H. Schmid (1996). *An Introduction to Cognitive Linguistics*. London and New York: Longman.

“Verb Ellipsis” within the Cognitive Linguistics Framework¹

Sara Madar Shahian²

Received: 2012/02/26
Accepted: 2015/04/06

Abstract

The present article attempts to explore the process of “Verb Ellipsis” within the Cognitive Linguistics framework as the primary objective and to scrutinize verb ellipsis process by comparing this process with the analyses of traditional syntax especially in Persian language as the secondary one. For this purpose, this study is to establish credibility by a representational-denotational approach as well as through understanding” Meaning”. The data under exploration in this study constitutes a population of sentence-based Persian norm written-language and their spoken equivalents which have been analyzed within the theoretical framework of Cognitive Linguistics with respect to “Frame Semantics” theory and the concept of “Semantic Frame”. To do so, the ellipses of “verb” lexical unit in coordinate sentences also the ellipsis of verb in a usual sentence have been analyzed. Finding show that according to the theoretical framework of the

¹(DOI): 10.22051/JLR.2015.2092

² PhD Candidate, general Linguistics; Allameh Tabataba'i University; smadarshahian@yahoo.com

study, verb ellipsis in the coordinate sentences occurs due to the activation of similar frames and similar element frames. This claim is verified by introducing two concepts: “Role Assignment Principles” and “Principle of Surface Proximity”. Also, concerning the verb ellipsis in coordinate sentences, the ellipsis of non-verbal units of the complex predicates is dealt with, and due to the presence of another element frame having the same role it seems unnecessary. By the same token, the writer beholds it significant to leave out the verb in single sentences like proverbs and cliché sayings with regard to the activated background knowledge.

Keywords: *frame semantics, semantic frame, lexical unit, background*